

در ماندگی مشرکان

در مقابل عظمت

قرآن

بانزول قرآن، عربها خود را در مقابل کلامی تازه و سخنی نو یافتند که با همه اشعار و خطبه‌ها و سخنان فصیح و بلیغ و پر طمطراق آنها تفاوتی آشکار داشت سخن سرایان و سخن شناسان عرب در عصر جاهلی که تمام هنرشان در ساختن و پرداختن جملات موزون و شعرهای نغز بود و خود را قهرمان میدان فصاحت و بلاغت می دانستند، وقتی با آیات دلنشین قرآن و جاذبه های شگفت انگیز آن مواجه شدند و خود را در مقابل عظمت قرآن عاجز و ناتوان یافتند و ناباورانه برتری فوق العاده قرآن را بر مجموع میراثهای ادبی خود پذیرا شدند.

آنها با کلامی جدید روبرو شدند که نه شعر بود نه نثر اما از شعر و نثر زیباتر و رساتر بود و گیرائی و شیوائی آن بر شاهکارترین سروده های آنان تفوق داشت آنها می دیدند که قرآن از همان کلمات و الفاظ متداول میان آنها ترکیب یافته اما چینش کلمات و انتخاب واژه ها و نظم بدیع و اسلوب نوینی که در آن به کار رفته، قابل مقایسه با قوی ترین آثار ادبی آنها نیست و تمام آنها در برابر قرآن رنگ می یازد و ارزش خود را از دست می دهد.

مهمتر اینکه علاوه بر فصاحت و بلاغت و فنون کلام، قرآن مفاهیم و معانی و مضامینی کاملاً جدید را مطرح می کند که در میان آنها سابقه نداشت آنها می دیدند که در قرآن سخن از مضامین کهنه و تکراری مانند تفاخر به اسب و شمشیر و قبیله و یا وصف معشوق نیست، بلکه قرآن معانی جدیدی را مطرح می کند که مغزها را تکان می دهد و دلها را روشن می کند و انسان را به تفکر وادار می سازد.

شیرینی و جذابت قرآن و نوآوریها و نظم دلنشین آن، مردم عصر جاهلی را مجذوب و مفتون خود کرد و آنها در فرصتهای مناسب با علاقه تمام به آیاتی از قرآن که بر زبان حضرت محمد ﷺ جاری می شد گوش می دادند و از آن لذت می بردند اما گوش دادن به قرآن پی آمدهای دیگری داشت که خوشایند سردمداران کفر و شرک نبود.

مشرکین مکه گسترش دعوت پیامبر اسلام ﷺ را خطر بزرگی برای خود و منافع سیاسی و اقتصادی خود می دیدند و به هیچ وجه حاضر نبودند که اسلام به عنوان یک دین جدید که همه بنیادهای فکری و فرهنگی و سیاسی و اقتصادی آنها را در هم می ریزد، پا بگیرد و قد علم کند آنها تصمیم داشتند به هر نحوی که شده در مقابل این خطر بایستند و از نفوذ و گسترش اسلام جلوگیری کنند.

مشکل بزرگ مشرکین مکه در آن برهه از زمان، جذابت و حلاوت قرآن بود که مردم را به سوی خود جذب می کرد و به دنبال خود می کشید و این امر موجب نفوذ پیامبر اسلام در دلهای مردم و در نتیجه آشنائی آنها با تعلیمات اسلام و احیاناً پذیرش دین جدید می شد. این بود که مشرکین مکه برای مقابله با خطری که منافع آنها را تهدید می کرد می بایست در باره قرآن و نفوذ آن چاره ای می اندیشیدند و مردم را توجیه می کردند و به نحوی اهمیت و اعتبار قرآن را مورد خدشه قرار می دادند اما جذابت و حلاوت قرآن و اسلوب شگفت انگیز آن در حدی بود که آنها نمی توانستند کوچکترین عیب و نقصی در آن پیدا کنند به راستی که مشرکان مکه در برابر عظمت قرآن سرگشته و درمانده شده بودند.

درماندگی آنها به حدی بود که برای جلوگیری از نفوذ قرآن تهمت های عجیب و غریبی به پیامبر اسلام می زدند تهمتهائی که دروغ بودن آنها بر همگان روشن بود گاهی می گفتند او دیوانه است و گاهی می گفتند او ساحر است و گاهی می گفتند او کاهن است و گاهی می گفتند او شاعر است و گاهی می گفتند او کذاب است.

قرآن کریم این تهمتها را در آیات متعددی نقل می کند از جمله:

﴿ وَ عَجِبُوا أَنْ جَاءَهُمْ مُنْذِرٌ مِنْهُمْ وَقَالَ الْكَافِرُونَ هَذَا سَاحِرٌ كَذَّابٌ ﴾

(سوره ص آیه ۴). « و تعجب کردند از اینکه از خودشان بیم دهنده ای برآنان بیاید و کافران گفتند که او ساحر و کذاب است ».

﴿ وَ مَا هُوَ بِقَوْلِ شَاعِرٍ قَلِيلًا مَا تُؤْمِنُونَ وَلَا بِقَوْلِ كَاهِنٍ قَلِيلًا مَا تَذَكَّرُونَ ﴾

(سوره حاقه، آیات ۴۱ - ۴۲). « و آن سخن شاعر نیست چه اندک ایمان می آورید و سخن کاهن هم نیست چه اندک متذکر می شوید ».

﴿ وَقَالُوا يَا أَيُّهَا الَّذِي نُزِّلَ عَلَيْهِ الذِّكْرُ إِنَّكَ تَمَجِّنُونَ ﴾ (سوره حجر آیه ۶). « و گفتند

ای کسی که ذکر به او نازل شده همانا تو مجنون هستی ».

مشرکان این تهمتها را بر پیامبر اسلام می زدند درحالی که همه او را می شناختند

و او بیش از چهل سال در میان مردم زندگی کرده بود و چنین تهمتائی براو نمی چسبید و لذا مشرکان از این ترقتد ها طرفی نبستند و این تناقض گوئیها سودی برآنها نداشت .

این بود که سران قریش و سردمداران کفر و شرک جهت پیدا کردن راهی برای کوبیدن قرآن

و ایجاد خدشه در آن ، جلسه ای در « دارالندوة » تشکیل دادند تا راه حلی برای این مشکل پیدا کنند « دارالندوة » خانه ای بود که درب آن به مسجد الحرام باز می شد و از زمان قصی بن کلاب محلل رایزنیها و تصمیم گیریهای قریش بود (۱).

گردهمائی سران قریش در « دار الندوة » با حضور ولید بن مغیره مخزومی و با سخنرانی او

آغاز شد ولید بن مغیره که به حکیم عرب شهرت داشت سخنان خود را چنین آغاز کرد:

« ای سران قریش شماها صاحبان کرامت و بزرگواری هستید عربها نزد شما می آیند

و وقتی رفتند سخنان گوناگونی از شما نقل می کنند اینک سخن خود را یکی کنید و تصمیم مشترکی بگیرید، در باره این مرد (محمد ﷺ) چه می گوئید؟

گفتند: می گوئیم که او شاعر است.

ولید چهره درهم کشید و گفت: ما شعر زیاد شنیدیم سخن او به شعر شباهت ندارد.

گفتند: می گوئیم که او کاهن است.

ولید گفت: وقتی سراغ او می روید می بینید که او مانند کاهن ها حرف نمی زند .

(۱) سیره ابن هشام ج ۱ ص ۱۳۲.

گفتند: می گوئیم که او دیوانه است.

ولید گفت: وقتی سراغ او می روید می بینید که او دیوانه نیست.

گفتند: می گوئیم که او ساحر و جادوگر است.

ولید گفت: منظورتان از ساحر چیست؟

گفتند: ساحر کسی است که دو دشمن را بهم نزدیک می کند و دو دوست را ازهم جدا

می سازد.

دراین هنگام ولید پیشنهاد آنها را پذیرفت و گفت همه بگوئید که او ساحر است. از آن مجلس بیرون آمدند و هریک از آنها که پیامبر اسلام را می دیدند می گفتند: تو ساحر هستی تو ساحر هستی (۱).

این بود که آیات ۱۱ تا ۲۵ سوره مدثر نازل شد و از توطئه آنها خبر داد.

پیش از آنکه متن آیات را بخوانیم صورت دیگر این داستان را هم که باز طبری نقل کرده می آوریم. روایت دوم طبری به این صورت است:

هنگامی که آیاتی از اول سوره مؤمن بر پیامبر نازل شد او به مسجد آمد و آن آیات را تلاوت کرد ولید بن مغیره نزدیک پیامبر بود و آن آیات را می شنید وقتی پیامبر متوجه استماع او شد آن آیات را دوباره تلاوت کرد ولید از آنجا بیرون آمد و به مجلس قبیله خود بنی مخزوم رفت و در آنجا چنین اظهار داشت:

« تَقَدْ سَمِعْتُ مِنْ مُحَمَّدٍ أَنْفَاً كَلَاماً مَا هُوَ مِنْ كَلَامِ الْإِنْسِ وَلَا مِنْ كَلَامِ الْجِنِّ وَإِنْ نَهَ لَحْلَاوَةً وَإِنْ عَلَيْهِ لَطَلَاوَةٌ وَإِنْ أَعْلَاهُ لَمُثْمِرٌ وَإِنْ أَسْفَلُهُ لَمُغْدِقٌ وَإِنَّهُ لَيَعْلُو وَمَا يُعْلَى.. »

(از محمد کلامی شنیدم که نه کلام انس است و نه کلام جن و برای آن حلاوتی است و برآن زیبایی و طراوتی است. بالای آن میوه می دهد و پائین آن همچون باران تند است. آن بر همه برتری دارد و چیزی از آن برتر نمی شود).

ولید این سخنان را گفت و به منزل خود رفت قریش با یکدیگر گفتند: به خدا قسم که ولید از دین خود خارج شده و دین محمد را پذیرفته است و اگر او چنین کند تمام قریش از او پیروی خواهند کرد چون ولید به ریحانه قریش معروف است.

(۱) مجمع البیان ج ۱۰ ص ۵۸۳ این داستان با تفاوتی مختصری در سیره ابن هشام ج ۱ ص ۲۸۸ نیز آمده است.

ابو جهل گفت: کار او را به من واگذار کنید این بگفت و نزد ولید آمد درحالی که اظهار ناراحتی و حزن می کرد، ولید گفت: ای پسر برادر تو را چه شده است که اینچنین غمگینی و ناراحت هستی؟ ابو جهل گفت: ناراحتی من از آنجاست که قریش بر تو که سن و سالی از تو گذشته، ایراد می گیرند و گمان می کنند که تو سخن محمد را بیشتر جلوه داده ای.

ولید همراه با ابو جهل از خانه بیرون آمد و به مجلس قوم خود وارد شد سپس گفت: « شما گمان می کنید که محمد دیوانه است آیا هیچ دیده اید که کار دیوانگان را بکنند؟ » همه گفتند: نه.

گفت: گمان می کنید که او کاهن است آیا هیچ علامتی از کهانت در او دیده اید؟ همه گفتند: نه.

گفت: گمان می کنید که او شاعر است آیا تا به حال دیده اید که او شعری بخواند؟ همه گفتند: نه.

گفت: گمان می کنید که او دروغگو است آیا تا به حال از او دروغی شنیده اید؟ همه گفتند: نه. او پیش از نبوت به راستگوی امین شهرت داشت.

در اینجا قریش به ولید گفتند: تو در باره او چه می گوئی؟

ولید مقداری فکر کرد و آن سو و این سو نگاه کرد سپس گفت:

محمد چیزی جز يك ساحر و جادوگر نیست آیا نمی بینید که چگونه میان مرد و خانواده و فرزندان و برده هایش جدائی می افکند بنابراین او ساحر است و آنچه می گوید سحر اثر کننده ای است (۱).

آیات ۱۱ تا ۲۵ سوره مدثر در باره همین اظهار نظر ولید بن مغیره نازل شده و به صورت تابلو زیبایی ضمن ترسیم حالات روحی او، اظهار نظرش را در باره قرآن نقل می کند باهم بخوانیم:

﴿ ذَرْنِي وَمَنْ خَلَقْتُ وَحِيدًا، وَجَعَلْتُ لَهُ مَالًا مَمْنُونًا، وَبَنِينَ شُهودًا، وَمَهْدتُ لَهُ تَمْهيدًا، ثُمَّ يَطْمَعُ أَنْ أَزِيدَ، كَلَّا إِنَّهُ كَانَ لِآيَاتِنَا عَنِيدًا، سَأَرَفْتَهُ صُعُودًا، أَنَّهُ فَكَّرَ وَقَدَّرَ، فَقَتَلَ كَيْفَ قَدَّرَ، ثُمَّ قَتَلَ كَيْفَ قَدَّرَ، ثُمَّ نَظَرَ ثُمَّ عَبَسَ وَبَسَرَ، ثُمَّ أَدْبَرَ وَاسْتَكْبَرَ، فَقالَ إِنَّ هَذَا إِلا سِحْرٌ يُؤْتَرُ، إِنَّ هَذَا إِلا قَوْلُ الْبَشَرِ ﴾ (سوره مدثر آیات ۱۱ تا ۲۵).

(۱) مجمع البيان ج ۱۰ ص ۵۸۴.

« مرا با کسی که به تنهایی آفریده ام وایگذار، آنکه برای او مالی بسیار و فرزندان که همه حاضرند قرار دادم و زمین را برای او آماده ساختم، در عین حال بازهم طمع دارد که بر آن بیفزایم، نه چنان است چون او به آیات ما عناد ورزید، به زودی او را وارد عذاب خواهم کرد، او اندیشید و تدبیر بدی کرد، کشته باد چه تدبیر بدی کرد، بازهم کشته باد چه تدبیر بدی کرد، آنگاه نگاه کرد، سپس چهره درهم کشید و روتش کرد، آنگاه پشت نمود و تکبر کرد، پس گفت این جز سحری اثر کننده نیست، و این جز سخن بشر نیست.»

داوری ولید بن مغیره در باره قرآن که پس از مشورتها و اندیشیدنهای بسیار، قرآن را سحر نامید نشانگر نهایت درماندگی مشرکان در برابر عظمت قرآن است. (ادامه دارد)

بقیه از صفحه ۷۵

يك ملت بايك زبان متحد شده و زبان «باهاساندونیازیا» را زبان رسمی اعلام کردند، و به رهبری گروهی از مبارزین به شب شوم استعمار پایان داده و صبح استقلال را نوید دادند و در هفتم اوت ۱۹۴۵ م بعد از بیش از ۳/۵ قرن تجاوز استعمارگران^(۱)، آزادی را در آغوش گرفتند و در ۲۸ سپتامبر ۱۹۵۰ م اندونزی به عنوان شصتمین کشور عضو سازمان ملل متحد شد در سال ۱۹۶۵ م کودتای کمونیستی صورت گرفت که بیش از چند روز دوام نیافت، ریشه این حرکت بی تحرکی سیاسی دکتر «احمد سوکارنو»^(۲) بود و سبب کشتار بسیاری از مردم گردید، سرلشگر «سوارتو» (رئیس جمهور فعلی) حلقه کودتای مزبور را شکست و در سال ۱۹۶۷ م و مجدداً در سال ۱۹۷۲ م رئیس جمهور اندونزی شد، در دوره وی روابط اندونزی با کشورهای سوسیالیستی رو به سردی گرائید و ارتباط با غرب توسعه یافت.

(۱) دوران سلطه هلند براندونزی تا جنگ جهانی دوم ۳۵۰ سال طول کشید و در جنگ دوم ژاپنی ها اندونزی را متصرف شده که این تجاوز ۳/۵ سال طول کشید و با شکست ژاپن در جنگ دوم جهانی، هلندی ها برای بار دوم براندونزی سلطه یافتند که این نفوذ سلطه طلبانه تا زمان استقلال اندونزی طول کشید.

(۲) دکتر احمد سوکار نو رهبر گروهی از مبارزین اندونزیایی بود که در نبرد با هلندیها نقش مهمی به عهده داشت و پس از استقلال زمام امور اندونزی را به عهده گرفت، وی از بنیان گذاران نهضت عدم تعهد هم می باشد.

خط مشی او به گونه ای بود که موقعیت کمونیست ها را در اندونزی تقویت کرد، اصولاً سوکارنو عقیده داشت که اسلام باید از متن سیاسی اندونزی کنار زده شود تا به زعم وی این کشور راه توسعه را زودتر طی کند و دنباله رو مصطفی کمال آتا تورک بود، وی ضمن تعریف از نظام ترکیه در هنگام روی کار آمدن آتاتورک دلیل چنین توسعه ای را! جدائی دین از سیاست می دانست! وی غرب را به عنوان الگوی ترقی انتخاب کرد.